

مسئله مرکزیت و استمرار قدرت در حکومت خوارزمشاهیان (۶۲۸-۵۹۶ ق)

رسول جعفریان

دانشیار گروه تاریخ دانشگاه تهران

مریم کمالی^۱

دانشجوی دکتری تاریخ دانشگاه تهران

(از ص ۳۳ تا ۵۲)

تاریخ دریافت مقاله ۹۱/۱۱/۳۰ تاریخ پذیرش قطعی: ۹۲/۲/۵

چکیده

قلمرو جغرافیایی هر حکومت و انتخاب مرکزیتی مناسب برای آن می‌تواند ضامن استقرار قدرت و تداوم حاکمیت باشد، امری که به نظر می‌رسد در حکومت خوارزمشاهی (۶۲۸-۵۹۶ ه. ق) چندان مورد توجه قرار نگرفته است. خوارزمشاهیان که انتظار می‌رفت به یکی از بزرگ‌ترین حکومت‌های تاریخ میانه ایران تبدیل شوند، با شکست از مغولان صحرانشین، جریان تغییرات تاریخ ایران را به مسیری دیگر هدایت کردند. آنها پس از شکست حکومت سلجوقی و تصرف بخش وسیعی از قلمرو ایشان، سعی کردند با برگزیدن حکومتی متمرکز راهی متفاوت از سلجوقیان برای بقای خویش بیمایند. ولی انتخاب خوارزم به عنوان تنها مرکز قدرت و گسستن رشته پیوند با بخش‌های داخلی قلمرو، زمینه عدم استقرار قدرت حکومت خوارزمشاهی و در نتیجه از هم پاشیدن سریع قدرت ایشان را فراهم ساخت. این مقاله سعی دارد رابطه موقعیت جغرافیایی و انسانی پایتخت و ساختار قدرت را با توجه به منابع دست اول در حکومت خوارزمشاهی بررسی کرده و علل عدم استقرار قدرت سلسله خوارزمشاهی را در بی توجهی به پیوند شکل حکومت و انتخاب پایتخت مورد بررسی قرار دهد، امری که به نظر می‌رسد تا کنون مورد توجه جدی قرار نگرفته است.

واژه‌های کلیدی: حکومت خوارزمشاهی، مرکزیت قدرت، ساختار حکومت، توسعه طلبی

۱. مقدمه

حکومت خوارزمشاهی به عنوان یکی از بزرگ‌ترین قدرت‌های تاریخ میانه ایران تغییرات بسیاری در تاریخ ایران ایجاد کردند. خوارزمشاهیان که از درون حکومت سلجوقی سر برآورده و به تدریج مسیر استقلال تا پیروزی بر ایشان را پیمودند، تلاش کردند با بهره‌گیری از سیاست‌های این حکومت بزرگ، نوع ویژه‌ای از قدرت را برای خود برگزینند. آنها که نمی‌خواستند با تقسیم اختیارات در بین امرا، شاهزادگان و دیوان‌سالاران به مانند حکومت سلجوقی قدرت یکپارچه خود را چهل تکه کنند، سعی کردند با انتخاب خوارزم به عنوان تنها مرکز قدرت و تمرکز عمده ابزارهای قدرت در این شهر، حاکمیت را خود در دست بگیرند. خوارزمشاهیان که دوران شکل‌گیری را در خوارزم آغاز کرده بودند، در ادامه نیز همچنان این شهر را به عنوان تنها مرکز قدرت انتخاب کردند. آنها قلمرو خود را گسترش داده و جغرافیای سرزمین خود را به تدریج از یک حکومت محلی تا حد یک امپراتور گسترش دادند. از این رو انتخاب شهری در مرکز جغرافیای قدرت و به دور از مرزها و حمایت آن توسط شهرهای دیگر، یکی از لوازم امپراتوری وسیع است که به نظر می‌رسد در حکومت خوارزمشاهی چندان به آن پرداخته نشده است. پایتخت به عنوان مهم‌ترین بستر شکل‌گیری حکومت، پیوندی ناگسستنی با استقرار و استمرار قدرت دارد؛ این مسئله به ویژه در مورد حکومت‌هایی که به دنبال حاکمیت مرکزی نیرومند هستند، رنگ جدی‌تری به خود می‌گیرد. حکومت متمرکز ضمن بهره بردن از نهادهای دیوان‌سالار، نظامی، فرهنگی، اقتصادی و دینی و استفاده از این نهادها و کنش‌گران مختلف، زمینه استقرار حاکمیت فراگیر خود را فراهم ساخته و آن را به دیگر شهرها و مناطق تحت سیطره منتقل می‌کند. از این رو در حکومت متمرکز هرچه خورشید قدرت در آسمان پایتخت پرفروغ‌تر بتابد امکان بهره‌گیری دیگر مناطق از پرتو آن بیشتر خواهد بود. گرچه حکومت خوارزمشاهی تلاش زیادی برای گسترش قلمرو جغرافیایی و وسعت بخشیدن به حیطة قدرت سیاسی خود انجام داد ولی به نظر می‌رسد که این حکومت پیش از ایجاد استقرار و فراهم کردن بستر استمرار قدرت، دچار انحطاط و سقوط گردید، مسئله‌ای که با حمله بی‌امان مغول خود را به تمامی نشان داد فرار سلطان محمد خوارزمشاه (۶۱۷-۵۹۶ ه. ق) از مقابل مغولان را می‌توان دور شدن سر قدرت خوارزمشاهی از پیکره حکومت عنوان کرد که امید داشت شاید جایی دورتر از میدان جبهه‌ها، تنی دوباره برای استمرار قدرت خود پیدا کند؛ آرزویی که هرگز تحقق نیافت. تلاش جلال‌الدین خوارزمشاه (۶۲۸-۶۱۷ ه. ق) برای یافتن دوباره این قدرت و

ریشه گرفتن در حدود جغرافیایی جدید نیز در نهایت ناکام ماند. این مقاله سعی دارد با بهره‌گیری از منابع دست اول این دوران به ویژه سیرت جلال‌الدین منکبرنی و تاریخ جهانگشای جوینی، ضمن توجه به جغرافیای تاریخی و پیوند آن با شیوه حکومت، به بررسی حکومت خوارزمشاهی در عهد سلطان محمد و جلال‌الدین پرداخته تا از منظری نو شکست حکومت خوارزمشاهی در مقابل مغولان را مورد بررسی قرار دهد. انتخاب شهر خوارزم به عنوان مرکز قدرت تا چه اندازه با ساختار حکومت خوارزمشاهی هم‌راستا بود و این‌گزینه‌ها چه پیامدهایی برای آنها به همراه داشت؟

انتخاب شهر مرزی خوارزم به عنوان پایتخت با توجه به جغرافیای گسترده حکومت خوارزمشاهی و نیز عدم هماهنگی ساختار متمرکز قدرت با سیاست‌های توسعه‌طلبانه ایشان، زمینه انحطاط حکومت خوارزمشاهی را پیش از استقرار آن فراهم کرد. از معدود تحقیقاتی که در مورد حکومت خوارزمشاهی صورت گرفته است می‌توان به «تاریخ حکومت خوارزمشاهیان» قفس اوغلی و نیز «الدوله الخوارزمیه و المغول» حافظ احمد خمدی، تاریخ خوارزمشاهیان الهیار خلعتبری و محبوبه شرفی اشاره کرد. این آثار گزارش مبسوطی از تحولات سیاسی شهر خوارزم از دوره سلجوقی، تشکیل حکومت خوارزمشاهی و مرگ سلطان محمد خوارزمشاه ارائه می‌دهند. مقالات «تبارشناسی خوارزمشاهیان» و «جغرافیای تاریخی خوارزم» نوشته هوشنگ خسرو بیگی و «مکتب اعتزال خوارزم در دوره خوارزمشاهیان» و «سیاست مذهبی خوارزمشاهیان» در فهم بهتر ظرفیت‌های جغرافیایی و نیروی انسانی خوارزم در دوره خوارزمشاهیان راهگشا بوده است. گذشته از آن، بیشتر آثاری که به موضوع حکومت خوارزمشاهی پرداخته، اساساً در پیوند با تشکیل امپراتوری مغول به نگارش درآمده است. از جمله این آثار می‌توان به «ترکستان‌نامه» واسیلی بارتولد، «امپراتوری صحرانوردان» رنه گروسه، «تاریخ مغول» عباس اقبال، «تاریخ مغول در ایران» برتولد اشیپولر و «دین و حکومت در عهد مغول» شیرین بیانی اشاره کرد. این آثار به لحاظ ارائه تصویر کلی از ساختار حکومت خوارزمشاهی در منطقه ماوراءالنهر و خراسان اهمیت ویژه‌ای دارند. با این همه، موضوع مرکزیت حکومت به لحاظ جغرافیایی و پیوند آن با ساختار سیاسی قدرت در ایران به ویژه در مورد حکومت خوارزمشاهی تاکنون مورد توجه جدی قرار نگرفته است و از این رو این مقاله سعی دارد با تکیه بر منابع دست اول دریچه‌ای جدید به روی تاریخ حکومت خوارزمشاهی بگشاید. حکومت‌هایی که در ایران اسلامی تا پیش از تشکیل حکومت خوارزمشاهی به وجود آمد، الگوهای مناسبی از ساختار حکومت را به دست

می‌دهد. حکومت غزنویان (۵۸۳-۳۴۴ ه. ق) به عنوان یک حکومت متمرکز، غزنه را مرکز حکومت خود قرار داد و با آبادانی این شهر از طریق فراهم کردن زمینه فعالیت بازرگانی، کشاورزی، جذب سرمایه‌های فراوان کشور هند به وسیله حمله و غارت آن و نیز دعوت از علما، دانشمندان و شاعران، ساختارهای اقتصادی و فرهنگی این شهر را تقویت کرد. حکومت غزنوی در هند به ویژه شهر لاهور، مرکز مهم قدرت سیاسی و اقتصادی برای خود ایجاد کرده بود. از این رو وقتی سلجوقیان، غزنه را مورد تصرف و غارت قرار دادند، غزنویان در هند مستقر شدند و تا زمان روی کار آمدن سلسله غوریان (۶۱۲-۵۴۳ ه. ق) به حیات سیاسی خود ادامه دادند. حکومت آل‌بویه (۴۴۷-۳۲۰ ه. ق) که با همکاری مدعیان جدی تشکیل شده بود، از همان ابتدا در چند مرکز قدرت متمرکز شد. حکومت آل‌بویه در اصفهان، ری، شیراز و بغداد استقرار داشت. بدین ترتیب زمانی که سلطان محمود غزنوی در سال ۴۲۰ ه. ق، ری را به تصرف در آورد و در ۴۲۱ ه. ق اصفهان به دست سلطان مسعود افتاد، حکومت آل‌بویه در بغداد و فارس به حیات سیاسی خود ادامه داد. امپراتوری سلجوقی (۵۹۰-۴۲۹ ه. ق) به عنوان داعیه‌دار ایجاد اولین امپراتوری اسلامی، نوعی از حکومت ملوک‌الطوایفی را برای خویش برگزید. از این رو با وجود داشتن مراکز اصلی قدرت در شهرهایی چون ری، اصفهان، بغداد و بعدها مرو، با دادن اقطاع به امرا، شاهزادگان و اتابکان، مراکز مختلفی از قدرت به وجود آورد که هر یک از آنها نام امپراتوری سلجوقی را با خود یدک می‌کشید.

حکومت خوارزمشاهیان با تلاش پیگیرانه تکش (۵۶۸-۵۹۶ ه. ق) و با پیروزی‌های مداوم او در شرق و غرب، به تدریج از یک قدرت محلی به یک امپراتوری گسترده تبدیل شد. البته تکش هرگز فرصت نیافت که قدرت خود را در مناطق مختلف مستقر سازد و از این رو شهر خوارزم همچنان به عنوان تنها مرکز قدرت باقی ماند و انتخاب عنوان «حکومت خوارزمشاهی» برای این حکومت که در ابعاد امپراتوری گسترش یافته بود این مسئله را تایید می‌کرد. مسائل مهم دوران او از جمله رقابت با غوریان و قراختائیان در شرق و خلیفه و اسماعیلیان در غرب در تمام دوران حکومت او ادامه یافت و حتی در ادامه سیاست‌های دوران سلطان محمد را رقم زد و خوارزم را در انزوای سیاسی نگاه داشت. (جوینی، ج ۱: ۳۰۹-۳۰۴)

۲. موقعیت خوارزم

۲-۱- وضعیت جغرافیایی و اقتصادی

خوارزم یکی از شهرهای آباد اسلامی در تاریخ میانه به شمار می‌رفت که در دو سوی انتهایی رود جیحون و در نزدیک محل ورود این رود به دریای خوارزم (دریاچه آرال) قرار می‌گرفت (جیهانی، ۱۳۶۸: ۱۸۳؛ ابن حوقل، ۱۳۴۵: ۲۰۷؛ یاقوت حموی، ۱۳۶۲: ۱۲۷). خوارزم دو شهر عمده در دو سوی جیحون داشت: «کاث» بر کران خاوری شهر و «گرگانج» یا «اورگنج» در باختر که به تدریج اهمیت اقتصادی و تجاری بیشتری یافت.^۱

خوارزم به واسطه قرار داشتن در کنار رود جیحون و بهره‌مندی از آبرفت‌های آن، موقعیت مناسبی برای انجام کشاورزی داشت (جیهانی، ۱۳۶۸: ۱۸۳؛ مقدسی، ۱۳۶۱: ۲۸۷-۲۸۸)؛ گرچه قرار گرفتن در کنار این رودخانه، ناگزیر خوارزم را دچار طغیان‌های فصلی می‌کرد، امری که در زمان حمله مغول مورد استفاده ایشان قرار گرفت و تصرف شهر را سرعت بخشید.^۲ خوارزم بر سر راه تجاری گرگان، سرزمین طوایف خزر، دشت قپچاق و جنوب روسیه امروزی بود و با دیگر شهرهای ماوراءالنهر، کاشغر و چین مربوط بود و از این رو از مراکز مهم بازرگانی محسوب می‌شد (عباس اقبال، تاریخ مغول: ۴۱؛ بارتولد، گزیده مقالات تاریخی: ۱۹).

بازرگانان مسلمان، مسیحی و بودایی که از اقصی نقاط جهان در مغولستان یکپارچه قرن ششم هجری در رفت و آمد بوده و با حکومت و خان مغول ارتباط داشتند، نه تنها در شکوفایی اقتصاد دستگاه نقشی به عهده گرفتند بلکه در تنویر افکار خان و اشرافیت نوپای فئودال نظامی ایلی موثر واقع شدند. در بین این افراد برتری با بازرگانان مسلمان ایرانی بود که از قدرت برتر دنیای شرق یعنی ایران خوارزمشاهی اطلاعات وسیعی در اختیار خان مغول می‌گذاشتند و گهگاه نزد وی چنان مقام و مرتبه‌ای می‌یافتند که سمت مشاور و سفیر پیدا می‌کردند (منه‌اج سراج، ج ۱: ۳۱۰-۳۱۱؛ تسف، یاکووله ویچ، ۱۳۶۵: ۲۸-۱۲۴).

^۱ . در ابتدا مرکز اصلی خوارزم کاث بود ولی به تدریج شهر گرگانج جای آن را گرفت و مقصد نهایی کاروان‌های تجاری شد که از دشت‌های اغز می‌گذشتند و به ولگا و جنوب روسیه می‌رفتند (باسورث، ۱۳۷۹: ۱۶).

^۲ . مغولان برای تصرف شهر و جلوگیری از مقاومت مردم سد را شکسته و قسمت عمده مناطق شهر را زیر آب فرو بردند و در نتیجه تمام ساختمان‌ها به استثنای بنای مقبره سلطان تکش و قصر اسکی سرای خراب شد (قفس اوغلی، ۱۳۶۷: ۳۳۸).

۲-۲ - موقعیت اجتماعی و سیاسی

شهر خوارزم حتی پیش از آن که به عنوان مرکز قدرت حکومت خوارزمشاهیان درآید، دارای موقعیت اجتماعی و سیاسی قابل توجهی بوده است. این شهر به ویژه در دوره سامانیان، غزنویان و سلجوقیان یکی از مراکز مهم قدرت به شمار می‌رفت و حکومت‌های مزبور برای حفظ قدرت خود بر این شهر، با چالش‌های جدی روبرو می‌شدند (مقدسی، ۱۳۶۱، ج ۲: ۴۹۲؛ بیهقی، ۱۳۱۴: ۶۶۸-۶۷۹؛ عتبی، ۱۳۷۴: ۳۷۴؛ حسینی، ۱۳۸۰: ۶۸ و ۷۵، جونی، ۱۳۸۸، ج ۲: ۳). خوارزم در دوره خوارزمشاهیان نیز به حیات سیاسی خود ادامه داد و گذشته از آن به واسطه حضور دانشمندان، علمای دین و نیروی انسانی کارآمد، همچنان مرکزیت علمی و اجتماعی خود در دنیای اسلام را حفظ کرد. خوارزم در تمام دوره حکومت خوارزمشاهی از مراکز مهم اجتماع شعرا، ادبا و دانشمندان بود و از خراسان، ماوراءالنهر و عراق، اهل علم و ادب به آن شهر روی می‌آوردند.^۱ خوارزمشاهیان برای بالا بردن سطح علمی و معنوی خوارزم در رقابت با حکومت‌های همسایه از جمله سلاجقه خراسان و عراق، شاهان غور و خلافت عباسی، فیلسوفان، متکلمان و دانشمندان را از گوشه و کنار جهان اسلام در گرگانج گرد آوردند و به رشد و توسعه علوم عقلی در دارالملک خوارزم توجه ویژه‌ای مبذول داشتند (ابن فوطی، ۱۴۱۷ ق: ۱۹۷/۳؛ ابن اثیر، ۱۳۷۱، ج ۲۴: ۱۲۳؛ ابن‌فندق، ۱۹۹۴: ۱۲۷؛ سبکی، ۱۹۶۴، ج ۱: ۳۳۱-۳۳۲). در دوره سلطان محمد نیز سیاست توسعه خوارزم دنبال شد؛ او به منظور بی‌اعتبار کردن حکومت عباسیان و رقابت جدی با بغداد، به تقویت موقعیت دینی و علمی خوارزم در برابر بغداد پرداخت و از علمای برجسته برای زندگی در پایتخت دعوت گسترده به عمل آورد. علمای برجسته‌ای چون امام فخرالدین رازی (۶۰۶-۵۴۴ ه. ق)، جامع جمیع علوم عقلی و نقلی، شیخ شهاب‌الدین خیوقی (و. ۶۱۸ ه. ق) که در پنج مدرسه درس می‌گفت و مریدان فراوان داشت و شیخ مجدالدین بغدادی (۶۰۷-۵۵۴ ه. ق) شاگرد شیخ نجم‌الدین کبری (۶۱۸-۵۴۰ ه. ق) از جمله ایشان هستند. کتابخانه‌هایی که در این دوره در خوارزم گرد آمده بود، از جهت تعداد کتاب و کیفیت و تنوع موضوعات کم نظیر بود که از جمله آنها می‌توان به کتابخانه شیخ شهاب‌الدین خیوقی اشاره کرد (رشیدالدین فضل‌الله، ۱۳۶۴: ۲۷۶). سلطان محمد خوارزمشاه با همه توفیقی که در برجسته کردن علمی خوارزم داشت، با اتخاذ سیاست استبداد طلبانه و اعمال فشار به علما برای همراهی با اقدامات و برنامه-

^۱ . شهر خوارزم به ویژه در دوره خوارزمشاهیان یکی از مراکز مهم رشد و توسعه اندیشه اعتزال بود (باوفا دلیوند، ۱۳۸۸: ۳۱-۳۸؛ باوفا دلیوند، ۱۳۹۰: ۲۳-۳۲).

های خود، به تدریج فاصله حکومت و علما را افزایش داده و موقعیت اجتماعی و علمی خوارزم را دچار مشکل ساخت. روایت مورخان از قتل شیخ مجدالدین بغدادی و تبعید بهاء الدین ولد پدر مولانای بلخی از جمله این اقدامات بود (حمدالله مستوفی، ۱۳۳۹: ۴۹۳).

۳. ساختار حکومت و مرکزیت خوارزم

همان طور که پیش‌تر ذکر شد، پیوند نوع ساختار حکومت و انتخاب پایتخت امری حیاتی در استقرار و تداوم قدرت هر حکومت است. حکومت خوارزمشاهی با در اختیار گرفتن ابزارهای قدرت و انتخاب تنها یک مرکز قدرت، می‌بایست در انتخاب پایتخت، استقرار قدرت سیاسی، اقتصادی و اجتماعی در آن و بسط این قدرت در محدوده وسیع قلمرو خود و حمایت پایتخت با انتخاب و تقویت دیگر شهرهای مهم و استراتژیک گام‌های بلندی بر می‌داشت، امری که به واسطه چند دستگی در ساختار قدرت خوارزمشاهی و تضعیف موقعیت سیاسی شهر خوارزم تحقق نیافت.

۴. اختلاف در ساختار قدرت

اختلافات داخلی خوارزمشاهیان نه تنها توسط امرا تقویت می‌شد، بلکه به علت نبودن رای واحد در رأس قدرت سیاسی تشدید می‌گردید. سلطان محمد خوارزمشاه که به واسطه حمایت مادرش ترکان خاتون و قبیله او به قدرت رسیده بود، هرگز نتوانست بدون سایه سنگین او تصمیمی اتخاذ کند. دو دستگی در تصمیمات در تمام دوران سلطان محمد، میان او و مادرش ترکان خاتون وجود داشت و آثار آن حتی پس از وی در دوران جلال‌الدین خوارزمشاه ادامه یافت: «و سلطان، مخالفت امر والده نمی‌کرد ... که اکثر امراء حکومت از قبیله والده بودند، و به قوت ایشان قهر ملوک ختای کرد؛ و ... به ضرورت اجابت فرمود، اما در دل انکاری تمام داشت» (نسوی، ۱۳۴۴: ۴۲). عدم اتحاد و انسجام در حکومت خوارزمشاهی تا آنجا پیش رفت که مشاوران چنگیزخان مغول که بعضاً دشمنان قسم‌خورده سلطان خوارزمشاهی بودند، چنگیز را به دامن زدن به این دو دستگی و پیش بردن آن تا نابودی امپراتوری خوارزمشاهی تشویق می‌کردند. از جمله این افراد بدرالدین عمید از عمال سلطان در بلاد ترک بود که به خاطر قتل نزدیکان خود از جمله پدر و عمویش بعد از تسلط چنگیز در اترار به خدمت او در آمد. او با دامن زدن به اختلاف میان سلطان محمد و مادرش که زیر خاکستر پنهان شده بود بر خالی کردن خوارزم از مدعیان قدرت نقش اساسی بازی کرد. او مغولان را تشویق کرد تا با

نگاشتن نامه‌های جداگانه به ترکان خاتون و سلطان محمد اوضاع را طوری وانمود کنند که هر یک از ایشان نقشه قصد خیانت به دیگری را در سر می‌پروراند.^۱ همین مسئله باعث بدبینی سلطان شد و او را که برای سرکشی به امور جنگ از خوارزم خارج شده بود از بازگشت به آن بازداشت (نسوی، ۱۳۴۴: ۵۶) و تختگاه خوارزمشاهی بدون حضور ایشان به استقبال مغول رفت. این در حالی بود که در امپراتوری خوارزمشاهیان، وزرای قدرتمندی چون خواجه نظام الملک طوسی حضور ندارند. سلطان محمد خوارزمشاه، پس از خلع نظام الملک محمد بن صالح که مورد حمایت مادر سلطان، ترکان خاتون بود، دیگر برای حکومت خود وزیری اختیار نکرد و وزارت را بر عهده شش تن گذاشت تا به صورت مشترک امپراتوری را اداره کنند (نسوی، ۱۳۴۵: ۴۸). در دوره سلطان جلال‌الدین نیز جایگاه وزارت خالی بود و شرف الملک فخرالدین علی جندی، به نیابت سلطان، اداره امپراتوری را در دست داشت (نسوی، ۱۳۴۴: ۱۳۶).

۵. محوریت خوارزم در چالش با قدرت‌های منطقه

موقعیت خوارزم به عنوان مرکز حکومت بیش از هر چیز در ارتباط با قدرت‌های منطقه به چالش کشیده می‌شد.

۵-۱- قدرت‌های غربی

رابطه حکومت خوارزمشاهی با ایالات غربی بی تردید با توجه به رابطه این حکومت با خلافت عباسی تعریف می‌شد. حکومت خوارزمشاهی به عنوان وام‌دار امپراتوری سلجوقی انتظار داشت خلافت عباسی، خوارزمشاهیان را به عنوان حامی خود پذیرفته و قدرت و اختیاراتی را که سلاطین سلجوقی در ارتباط با نهاد خلافت از آن بهره‌مند بودند به ایشان تفویض کند. ولی ناصر (۶۲۲-۵۷۵ ه. ق) خلیفه وقت عباسی سعی داشت قدرت مذهبی و البته سیاسی خود را که از دوران آل بویه و سلجوقی محدود شده بود احیا

^۱ « بدرالدین عمید از امرائی که خویشان والده سلطان‌اند مکتوبات مزور به خدمت چنگیزخان نوشت مشتمل بر آنکه ما از بلاد ترک با عشایر و قبایل و متعلقان به خدمت سلطان آمدیم تا به بندگی والده او باشیم، و چندین سال است که او را بر تمامت ملوک جهان نصرت می‌دهیم، تا جهان را گرفت و تمامت گردن‌کشان سر بر خط فرمان او نهادند. در این وقت چون نگاه می‌کنیم نیت او در حق والده خود دیگرگون شده است، و مادر نیز بیزار از وی، و ما را فرمود که دیگر نصرت او نکنیم. اکنون ما منتظر قدم توایم که هر چه مراد تو باشد آن کنیم؛ و چنگیزخان این مکتوبات بر دست یکی از خواص خود که در ظاهر صورت هارب و در باطن صفت منبی داشت به سلطان فرستاد» (نسوی، ۱۳۴۴: ۵۶-۵۵).

کند. دوری خوارزم از ایالات غربی و درگیری خوارزمشاهیان با همسایگان شرقی، نیز فضا را برای بسط حاکمیت خلیفه در ایالات غربی فراهم کرده بود. بدین ترتیب خلیفه از پذیرش درخواست سلطان محمد خوارزمشاه مبنی بر آوردن نام او در خطبه که برابر با گذشتن خلیفه از مقام سیاسی خود بود سرباز زد. «چون شأن سلطان بلند شد، و امر او در اطراف جهان نفاذ یافت، همت او به طلب حکمی که آل سلجوق را در ملک بغداد بود سامی شد؛ و در آن باب رسولان به کرات رفتند و آمدند، و از طرف خلیفه جوابی که متضمن مراد او باشد مبذول نشد، چه می‌دانستند که سلطان را در ماوراءالنهر و بلاد ترکستان شغل وافر است، و دست ارادت او از تشیت به مطالب آن طرف قاصر، هر گاه که از قمع و قلع طایفه‌ای فارغ می‌شد طوایف دیگر که در حساب و اندیشه نبوده‌اند ظاهر می‌شدند؛ و سلطان در آن میانه به تزجیه اوقات انتظار فرصتی می‌کرد» (نسوی، ۱۳۴۴: ۲۰-۱۹). خلیفه عباسی با نگاشتن نامه و فرستادن پیام به همسایگان شرقی خوارزمشاه از جمله غوریان و قراخانیان و تشویق آنها به جنگ با خوارزمشاه زمینه را برای تبدیل شدن امپراتوری خوارزمشاهی به حکومتی محلی مهیا کرد تا سلطان محمد دل‌مشغول مرزهای شرقی پایتخت خود شده و دست از تسلط بر عراق عجم و بغداد بردارد (نسوی، ۱۳۴۴: ۲۰-۱۹؛ جوینی، ۱۳۸۸، ج ۲: ۸۶؛ ابن اثیر، ۱۳۷۱، ج ۲۵: ۲۴۱).

از سوی دیگر، خلیفه برای رسیدن به اهداف خود، اسماعیلیان را که همواره دشمنی جدی برای خلیفه عباسی به حساب می‌آمدند با خود همراه کرد تا از نیروی آنها به عنوان اهرمی در برابر سلطان محمد خوارزمشاه بهره گیرد. این مسأله تا آنجا پیش رفت که خلیفه بر خلاف همیشه، امیر الحاج اسماعیلیان را در مرتبه‌ای بالاتر از امیر حاج خوارزمشاه قرار داد (جوینی، ۱۳۸۸، ج ۲: ۲۴۶-۲۴۳). گرچه اسماعیلیان (۶۵۴-۴۸۳ ه. ق). در طول تاریخ سیاسی خود در برابر قدرت‌های منطقه به ویژه غزنویان، سلجوقیان و خلافت عباسی ایستادگی کرده بودند؛ ولی در این مقطع از تاریخ، جلال الدین حسن (۶۱۸-۵۶۲ ه. ق)؛ امیر اسماعیلی بر خلاف پدران خود با دنیای اهل سنت آشتی کرد تا مشروعیتی جدید برای خود ایجاد کند. او با استفاده از تدابیر مذهبی و سیاسی تلاش کرد اختلافات اسماعیلیان با جامعه اهل سنت آن روز را به حداقل برساند، مسئله‌ای که سلطان محمد خوارزمشاه به سادگی از کنار آن گذشت. سلطان محمد که به لحاظ سیاسی مغلوب خلافت عباسی شده بود به تقویت شهر خوارزم به عنوان یک شهر علمی و دینی پرداخت و همان طور که پیش‌تر ذکر شد سعی کرد با دعوت از چهره‌های شاخص دینی، از خوارزم پایتخت دیگری برای جهان اسلام ایجاد کند. سرانجام سلطان

محمد در سال ۶۱۴ ه. ق نام خلیفه عباسی را از خطبه انداخت و طی فرمانی خواندن خطبه به نام ناصر خلیفه عباسی را منسوخ کرد و عالمی شیعی به نام علاءالملک ترمذی را به عنوان خلیفه مسلمین اعلام کرد (جوینی، ۱۳۸۸، ج ۲، ۱۲۲؛ ابن اثیر، ۱۳۷۱، ج ۲۵: ۳۱۳).^۱ سپس با لشکری انبوه به عزم برانداختن خلافت عباسی راهی غرب شد (نسوی، ۱۳۴۴: ۱۹؛ جوینی، ۱۳۸۸، ج ۱: ۹۶). همین امر مشروعیت او را در میان مردمی که در هر صورت برای خلیفه ارزش معنوی قائل بودند به چالش کشید. جوینی از لشکرکشی سلطان محمد به بغداد که به علت برف و سرما ناکام ماند به عنوان اولین اشتباه تاریخی او یاد می‌کند. از نگاه مورخ، سلطان به خاطر بی‌حرمتی به خلیفه مستحق تیرباران برف و زخم شمشیر سرما گردید.^۲ ناکامی سلطان محمد در این لشکرکشی و ماندن او در پشت سد از برف و سرما در کیلومترها دورتر از پایتخت خود و در قلمروی که بی‌تردید به خلیفه عباسی وفادارتر از سلطان خوارزمشاهی بوده‌اند نشان می‌داد که سلطان محمد حتی به لحاظ جغرافیای ارزیابی درستی از توانایی‌ها و ظرفیت‌های موجود خود نداشت. همین مسئله در کم‌رنگ کردن قدرت خوارزمشاه در ایالات غربی و محدود شدن تسلط او بر خراسان و ماوراءالنهر تأثیر به‌سزایی داشت.

۵-۲- قدرت‌های شرقی

تاریخ حکومت خوارزمشاهیان به ویژه عصر سلطان محمد به واسطه قرار گرفتن خوارزم در آستانه حضور حکومت‌های بزرگ شرقی به طور جدی با چگونگی روابط حکومت خوارزمشاهی با این قدرت‌ها به ویژه حکومت غوریان و قراختائیان گره خورده است. در اولین سال‌های قرن هفتم هجری، سلطان محمد خوارزمشاه با دنبال کردن سیاست توسعه طلبانه به رقابت جدی با حکومت غوریان پرداخت که در محدوده شرق افغانستان

^۱ . سید علاءالملک ترمذی، از سادات بزرگ و علمای مشهور خراسان و نقیب علویان و مولف کتاب انساب علویان به نام حطیره القدس را در زمره ارکان و اعیان حکومت درآورد و منصب وزارت بود و داد و او را به عنوان خلیفه در مقابل خلافت عباسی قرار داد (عوفی، ۱۳۸۴، ج ۱: ۱۴۲-۱۴۳).

^۲ . « و سلطان از همدان متوجه بغداد شد چون به اسدآباد رسید، هنگام فصل خریف بود بزک دی ترک تازی کرد و از تیرباران برف شمشیر بازی در آن شب روز فزع اکبر مشاهده نمودند و از استه سرما و باد که هیچ جوشن دافع آن نتوانست بود احوال زمهریر معاینه دیدند. مردم بسیار در زیر آن سپری شدند و از چهارپای خود اثری نماند و در دست عزیمت حسرت و ندامت باقی ماند وَ لِلَّهِ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ كَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا» (جوینی، ۱۳۸۸، ج ۲: ۹۶-۹۷).

کنونی تا حدود لاهور حکومتی مهم و نیرومند تشکیل داده بودند. غوریان ترک نژاد مسلمان از مدت‌ها پیش باعث نگرانی حکومت‌های ایرانی از جمله غزنوی و سلجوقی بودند، آنها پس از نابودی غزنویان علاوه بر هرات، بلخ، غزنین و کابل، بر سیستان و قسمتی عمده از کرمان نیز مسلط شده و پیوسته شهرهای جنوبی و شرقی ایالات خراسان را مورد تاخت و تاز قرار می‌دادند. سلطان خوارزمشاهی برای شکست غوریان، از باقی مانده نیروی حکومت قراختائیان و ایلک خانیان کمک گرفت و در ازای به رسمیت شناختن و عدم تعرض به قلمرو آنان با گورخان متحد شد. بدین ترتیب سلطان محمد با نیرویی مضاعف در سال ۶۱۲ به شهر غزنه پایتخت غوریان حمله کرد و طی نبردی سخت آن را به اشغال خود درآورد. با تسخیر پایتخت و قتل غیاث‌الدین غوری، برادر شهاب‌الدین، حکومت غوریان برای همیشه از صحنه رقابت در شرق جهان اسلام محو شد (ابی‌الفداء، ۱۹۹۷: ۱۱۲-۱۱۶؛ ابن تغری بردی، ۱۹۹۷: ۲۱۳).

سلطان محمد در ادامه دیگر شهرهای ماورای سیحون را یکی پس از دیگری به تصرف درآورد. این پیروزی سلطان خوارزمشاهی را به اوج قدرت رسانید. اکنون حدود متصرفات او از طرفی در شبه قاره هند تا لاهور و از طرف دیگر تا قلب ترکستان شرقی شهر اوزکند و در ماوراءالنهر تا شهر سمرقند می‌رسید که سراسر ماورای سیحون از فرغانه تا دریای آرال را در بر می‌گرفت. این مسئله در گسترش قلمرو شرقی حکومت خوارزمشاهی و در نتیجه فاصله گرفتن خوارزم از آستانه مرزهای شرقی نقش موثری داشت ولی ادامه لشکرکشی‌ها و فتوحات، حکومت خوارزمشاهی را با چالش‌های جدی روبرو کرد. حکومت خوارزمشاهی که قصد داشت تنها قدرت بلامنازع دنیای شرق باشد، پیش‌تر و در سال ۶۰۶ ه. ق به کمک متحدان خود که بعضاً از قبایل قراختائی و یا توابع ایشان بودند به جنگ با قراختائیان برخاسته بود تا تنها دیوار محکم میان حکومت خوارزمشاهی و حکومت نو پای مغول را بردارد (Amitai and Biran, 2005, 175-180; Amitai and Morgan, 2000, 116-124). همسایگی با حکومت مغول که تا آن سوی دیوارهای چین را گشوده بودند و نداشتن استقرار حکومت خوارزمشاهی در میان مرزهای خود، تختگاه خوارزم را بیش از پیش در معرض حوادث می‌گذاشت (حمدالله مستوفی، ۱۳۳۹: ۴۹۲). ولی حکومت خوارزمشاهی که با همکاری بخشی از نیروی قراختائیان و ایلک خانیان بر غوریان و سپس قراختائیان غلبه کرده بود پس از غلبه بر رقیبان، از همکاری با متحدان خود دست کشید و با پشت پا زدن به تعهدات خویش، اداره امور همه مناطق فتح شده را به امرای خوارزمشاهی سپرد. ظلم و ستم امرای خوارزمشاهی

به مردم و قتل و غارت‌های ایشان از یک سو و سرکوب متحدان دیروز که به تدریج به دشمنان قسم خورده حکومت خوارزمشاهی تبدیل شده بودند، قدم به قدم حکومت خوارزمشاهی را به سرآشیب سقوط نزدیک می‌کرد (جوینی، ۱۳۸۸: ج ۲: ۱۲۲-۱۲۵؛ جوزجانی، ۱۳۴۳، ج ۲: ۹۵-۹۶؛ ابن اثیر، ۱۳۷۱، ج ۲۵: ۲۰۶-۲۱۰).

۶. حمله مغول و فرار سلطان از پایتخت

بدین ترتیب سلطان محمد با اقدامات جنگ طلبانه و ستیزه‌جویانه خود تمام راه‌هایی که از خوارزم برای فتح مناطق شرقی پیموده بود سریع و بی‌درنگ بازگشت. بحث بر سر اقدامات خودسرانه و نابخردانه‌ای که گام به گام ایران را در معرض حمله مغولان قرار داد را در این مقاله دنبال نمی‌کنیم ولی هر چه بود، حملات مغول آنقدر سریع و ناگهانی اتفاق افتاد که سلطان محمد نتوانست واکنش درست و سنجیده در برابر آنها نشان دهد. او به عزم مقابله با مغول از خوارزم خارج شد و اداره آن را به مادرش ترکان خاتون سپرد. سلطان محمد که در اکثر جنگ‌ها در مناطق شرقی پیروز میدان بود، برای جنگ با مغول برنامه دقیق و مشخصی نداشت به همین خاطر در عوض مقابله همه‌جانبه و با تمام قوا در مقابل مغول، نیروهای خود را در ایالات مختلف تقسیم کرد.^۱ ریشه نداشتن سلطان محمد در شهرهایی که تصرف کرده بود و عدم پیوند این شهر در مناطق شرقی و حتی غربی با پایتخت نه تنها تصرف آنها را برای چنگیز راحت‌تر می‌کرد، بلکه فرار سریع و حتی شتابزده سلطان را نیز در پی داشت. چنگیز خان در سال ۶۱۶ به قلمرو سلطان محمد تجاوز نمود مقدمات تشکیل امپراتوری خوارزمشاهیان تازه فراهم شده بود به طوری که از تاریخ تسلط سلطان محمد بر بخارا و سمرقند فقط هشت سال می‌گذشت و سرزمین‌هایی که امروز افغانستان نامیده می‌شود چهار سال و سرزمین‌های غرب ایران فقط سه سال پیش از آن به این امپراتوری ملحق گردیده بود و هنوز فرصت سازمان دادن به آن به دست نیامده بود (گروسه، ۱۳۷۷: ۲۲۵). پس از آن که مغولان

^۱ «سلطان چون از معركة بازگشت ما سکه سکون از دست شده و جاذبه قرار با فرار بدل گشته حیرت و زیغ در نهاد او قرار گرفته جهت محافظت بر بلاد و امصار اکثر قوآد و انصار تخصیص کرد و از آن جملت سمرقند را به صد و ده هزار مرد تخصیص فرمود، شست هزار ترکان بودند با خانانی که وجوه اعیان سلطان بودند که اسفندیار روئین‌تن اگر زخم تیر و گزارد سنان ایشان دیدی جز عجز و امان حیلہ دیگر ندانستی و پنجاه هزار تازیک از مفردانی که هر یک فی نفسہ رستم وقت و بر سر آمده لشکرها بودند و بیست عدد پیل تمام هیکل دیو شکل تا اسبان و پیادگان شاه را بر رقعہ حرب فرزین بند باشد» (جوینی، ۱۳۸۸، ج ۱: ۹۱).

ماوراءالنهر را به تصرف درآورده و از جیحون گذشتند، کسانی که هنوز به احیای قدرت خوارزمشاهی امید داشتند از سلطان محمد خواستند که با تعریف جغرافیای دیگری برای حکومت و انتخاب مرکزیت جدید در منطقه عراق و خراسان به مقابله جدی با مغولان بپردازد؛ مسئله‌ای که مورد توجه سلطان محمد قرار نگرفت: «جماعتی که به ممارست ایام مجرب شده بودند و نیک و بد دیده و در تدبیر امور زیادت غوری و فکری داشتند می‌گفتند که کار ماوراءالنهر از آن گذشت که در این حالت ضبط آن ممکن شود و حفظ آن بجای توان آورد اما جهد المقلی به جای باید آورد تا ملک ممالک عراق و خراسان از دست نشود تمامت لشکرها را که در هر شهری و طرفی نشانده آمده است باز می‌باید خواند و خروجی عام کرد و جیحون را خندقی ساخت و ایشان را نگذاشت که پای از آن سوی آب فراتر نهند، عسی الله ان یأتی بالفتح او امر من عنده» (جوینی، ۱۳۸۸، ج ۱: ۱۰۷-۱۰۶). سلطان جلال‌الدین که به نظر می‌رسید تنها فرد از سلسله خوارزمشاهی بود که قصد داشت به طور جدی با مغولان مبارزه کند از پدر خواست که تسلیم نشود. او برای قانع کردن پدر و واداشتن او به پایداری به حق مردم در برابر حکومت اشاره می‌کند و این که حکومت می‌بایست حق خود نسبت به مردم را ادا کند و در عوض خراجی که از ایشان گرفته سپاهی مجهز برای دفاع از آنها به مرزها بفرستد (جوینی، ۱۳۸۸، ج ۱: ۱۰۸-۱۰۷)، ولی سلطان محمد «عروس پادشاهی را سه طلاق بر گوشه چادر بست که رجعت در آن صورت نمی‌بست» (جوینی، ۱۳۸۸، ج ۱: ۱۰۹). موضع لرزان او و عدم پایبندی او به مقاومت در برابر مغول، اوضاع مردم را از آن چه هست آشفته تر کرد. سلطان که بر اثر اصرارهای جلال‌الدین به ایستادن در نیشابور و مقابله در برابر مغولان تن داده بود، پس از آن که جلال‌الدین را همراه سپاهی به بلخ گسیل کرد، خود به بهانه شکار و بی آن که مردم را از تصمیم خود با خبر سازد تنها به بهانه شکار از شهر گریخت (نسوی، ۱۳۴۴: ۱۳۶-۱۳۵). سلطان محمد بار پادشاهی را که بر دوشش بسیار سنگینی می‌کرد با خود می‌کشید و رد و پای او مغولان را همه جا به تعقیب او وامی‌داشت. او نه از خوارزم به عنوان مرکزیت قدرت دفاع کرد و نه مرکزیت جدیدی تعریف کرد بلکه اسباب پیش روی و حمله‌های متعدد مغولان را فراهم نمود: «مغولان کارشان از آن رو پیشرفت می‌کرد که مانعی در برابرشان نبود. این مانع هم از آن جهت وجود نداشت که سلطان محمد خوارزمشاه تازه بر آن شهرها چیره شده و فرمانروایان آن نواحی را کشته و از میان برده بود. تنها خود او باقی مانده بود که فرمانروای سراسر آن خاک پهناور به شمار می‌رفت؛ و هنگامی که او از مغولان شکست خورد و گریخت دیگر کسی در شهرها

نبود که از هجوم‌شان جلوگیری کند و شهرها را نگاه دارد» (ابن اثیر، ۱۳۷۱: ج ۲۶، ۱۳۰). انتخاب جزیره آبسکون به عنوان تنها پناهگاه امن توسط سلطان محمد، نتیجه حملات پی در پی مغولان و به عقب راندن مرزهای حکومت خوارزمشاهی و نیز حاصل ترس سلطان از روبرو شدن با مغول و مهم‌تر از آن ریشه نداشتن او در قلمرو حکومت خوارزمشاهی بود. سلطان در زمانی که سوار بر کشتی به سمت جزیره می‌گریخت تا شاید جایی برای زیستن قرار پیدا کند «همی گریست و می‌گفت: از چندین زمین‌های اقالیم که ملک خود گرفتم امروز دو گز زمین یافت نخواهد شدن که در آنجا گوری بکاوید و این بدن بلا دیده را دفن کنند» (نسوی، ۱۳۴۴: ۶۸). در این مقطع و در غیاب سلطان، خوارزم به عنوان مهم‌ترین تکیه‌گاه حکومت خوارزمشاهی در اختیار ترکان خاتون قرار داشت. اخبار جنگ‌ها و فتح شهرهای خراسان و ماوراءالنهر و فرار سلطان محمد از مقابل لشکریان مغول یکی پس از دیگری به خوارزم می‌رسید و ترکان خاتون را در ماندن و دفاع از خوارزم در مقابل حمله مغول سست می‌کرد. به همین خاطر پایتخت را به دست یکی از امرای حکومت خوارزمشاهی سپرد و راهی قلعه ینال در مازندران شد. حاکم جدید خوارزم که به تعبیر نسوی مردی عیار و کشتی‌گیر بود از سیاست و اداره امور هیچ نمی‌دانست: «مردم از سوء تدبیر و عدم خبرت او به قوانین سیاست، و قلت حظّ او از ادوات ریاست، در اختلاط و خیاط افتادند، و هیبت ملک برفت، و مردم در پی طبع رفتند، و تفاضل و تباین و تشاجر و تضاغن در میان خلق ظاهر شد؛ و اموال دیوان در معرض اختلاس و افتراس مردم گرگ صفت سبع سیرت آمد.» (نسوی، ۱۳۴۴: ۸۳). ترکان خاتون پیش از فرار از خوارزم این شهر را از افراد نخبه و کارآمد که می‌توانستند در غیاب پادشاه خوارزم، سدی نیرومند در مقابل مغول باشند خالی کرده، بی‌درنگ فرمان قتل ایشان را صادر کرد. این اقدام ترکان خاتون که در واقع کار مغولان را ساده‌تر می‌کرد تنها گوشه‌ای از جنایات او در از میان برداشتن افراد شاخص و کارآمد بود (نسوی، ۱۳۴۴: ۶۰).

۷. اختلاف در پایتخت و سرگردانی ولیعهد

سلطان محمد در واپسین روزهای عمر خود یکی از تصمیمات مستقل خود را که همیشه با مخالفت ترکان خاتون و امرای خوارزمشاهی روبرو بود اتخاذ کرد و پسرش جلال‌الدین را جانشین خود خواند و شمشیر خویش را به عنوان تنها میراث محتوم خود به او بخشید: «هیچ شکی نیست که عروه سلطنت انفصام یافته است و قواعد حکومت

واهی بلکه منهدم شده و این دشمن که در پیش است اسباب خود قوی کرده و چنگال در مملکت زده است و هیچ کس کینه من از وی نتواند خواستن مگر فرزندان منکبرنی؛ و من ولایت عهد به وی دادم و بر شما واجب کردم که در بند طاعت و تبعات او شوید و او را قائم مقام من دانید» (نسوی، ۱۳۴۴: ۸۴؛ جوینی، ۱۳۸۸، ج ۲: ۱۲۷). ولی سایه سنگین اختلافات و انشقاق در ساختار قدرت چون میراثی محتوم، نصیب سلطان جلال‌الدین شد. امرای حکومت خوارزمشاهی که در غیاب ترکان خاتون و سلطان محمد وارثان خوارزم بودند، از لاغ شاه قطب‌الدین را به عنوان ولیعهد برگزیده و با شمشیرهای آخته منتظر ورود جلال‌الدین شدند (نسوی، ۱۳۴۴: ۵۹-۶۰؛ جوینی، ۱۳۸۸، ج ۲: ۱۳۲). وقتی جلال‌الدین، تنها اراده تغییر حکومت خوارزمشاهی به پایتخت بازگشت، بازماندگان قدرت خوارزمشاهی که بیشتر طایفه ترکان خاتون بودند از سر مخالفت با سلطان جلال‌الدین برخاسته و او را از پایتخت بیرون راندند. این در حالی بود که مردم نیز با ورود جلال‌الدین به پایتخت امید تازه‌ای برای حفظ زندگی و سرزمین خود خوارزم پیدا کرده بودند (نسوی، ۱۳۴۴: ۸۵). با راندن سلطان جلال‌الدین از پایتخت، خوارزم بی‌آن که وارث شایسته‌ای داشته باشد، به دست «پادشاه نوروژی» افتاد (جوینی، ۱۳۸۸، ج ۲: ۱۲۹).

۸. تصرف خوارزم و مرکزیت حکومت

بارتولد دفاع از شهر خوارزم را در مقابل مغولان از حوادث مهم تاریخ می‌داند که در نتیجه آن تلفات زیادی که تا آن هنگام کمتر سابقه داشت به مهاجمان مغول وارد کرد. پس از زد و خورد های پراکنده بین نیروهای مدافع شهر با پیش‌قراولان مغول که از اواخر سال ۶۱۷ ه. ق شروع شد، مهاجمان که تعداد آنها به بیش از یک صد هزار نفر می‌رسید، شهر را به محاصره گرفتند. آنها پس از محاصره‌ای سخت که به روایتی پنج ماه و به روایت دیگر هفت ماه به طول انجامید در سال ۶۱۸ ه. ق، خوارزم را تسخیر کردند (جوینی، ۱۳۸۸، ج ۱: ۱۰۰؛ بارتولد، ۱۳۵۲: ۴۳۳؛ قفس اوغلی، ۱۳۶۷: ۳۳۸). با آن که فقیه عالی‌الدین خیاطی محتسب شهر به نمایندگی مردم نزد جوجی رفت و امان خواست ولی درخواست او مورد توجه واقع نشد (بارتولد، ۱۳۵۲: ۴۳۳). مهاجمان شهر را گشودند و پس از جنگی سخت «محلّه محلّه و سرای سرای می‌گرفتند و می‌سوختند و می‌کندند تا تمامت شهر را به مدت هفت روز برین نمط بستادند» (رشید‌الدین فضل‌الله، ۱۳۸۴، ج ۲: ۳۷۳). مهاجمان مغول تمام ساکنان شهر را به صحرا بردند و از میان آنها اهل حرف و صنعت را که تعدادشان بیش از یک صد هزار نفر بود جدا کردند تا آنها را به مغولستان بفرستند و

کودکان و زنان را به اسارت گرفتند و باقی مردمان را بین سپاهیان تقسیم کردند (جوینی، ۱۳۸۸: ج ۱: ۱۰۰). بنا به گفته جوینی «خوارزم که مرکز کردان مرد و مجمع زنان بزم بود، زمانه سر بر آستانه‌اش می‌نهاد و همای سعادت آشیان بر آن می‌ساخت ماوای شغالان و زیستگاه جغد و کرکس شد. دوران از خوشی به دور افتاد و کاخ‌ها ویران گشت. باغ‌ها آن چنان پژمرد و خشک شد که گوئی آیه «و بدلناهم بجننتیهم جنتین» درباره آن نازل گردیده است» (جوینی، ۱۳۸۸: ج ۱: ۱۰۱).

۹. سلطان جلال‌الدین و حکومت بی پایتخت

سلطان جلال‌الدین خوارزمشاه که پس از جنگ و گریزهای پراکنده در مقابل مغولان، به امید یافتن فرصتی بهتر و تجدید قوا از راه سند به هندوستان گریخته بود، سرانجام در سال ۶۲۰ ه. ق به ایران بازگشت و به منظور مقابله با رقبای جدید و به زیر فرمان آوردن سراسر ایالات ایرانی، سفر جنگی به دور ایران را آغاز کرد. ولی در جغرافیای سرزمینی که او در مقابل خویش ترسیم می‌کرد هیچ تختگاه و تکیه گاهی وجود نداشت که بتوان در پناه آن حکومت جدیدی را تصویر کرد. شرق و شمال شرق در اختیار مغولان قرار داشت، کرمان توسط حکومت جدیدالتأسیس مغول نژاد قراختائی اداره می‌شد و اصفهان در دست غیاث‌الدین محمد برادر جلال‌الدین بود که از قبول تابعیت برادر سرباز زده و برای به دست آوردن حکومت تقلا می‌کرد. از سوی دیگر اتابکان فارس، آذربایجان و نیز اسماعیلیان برای خود قلمروی اختیار کرده در پناه آن حکومت می‌کردند. دستگاه خلافت عباسی نیز که میدان را از رقیب سرسخت خود خالی می‌دید، برای کسب مناطق جدیدی در خوزستان و سرکوب قدرت خوارزمشاهی از هیچ تحریکی فروگذار نمی‌کرد. جلال‌الدین برای به دست آوردن قدرت از کرمان، به اصفهان، فارس و آذربایجان تاخت و با گرجیان که به مرزهای آذربایجان تاخته و اسباب آزار مردم را فراهم می‌کردند به مبارزه پرداخت ولی از هر جا که خارج می‌شد دوباره همان آشوب‌ها و استقلال طلبی‌ها به راه می‌افتاد و او بدون آن که نقشه دقیقی از جغرافیای سرزمین خود در ذهن داشته باشد سرگردان به هر سو سرک می‌کشید.^۱ جلال‌الدین از جغرافیای حکومت خود هیچ طرح و نقشه دقیقی در ذهن نداشت و مرکزیتی برای آن نیندیشیده بود. حرکت او از کرمان تا اصفهان، شمال غرب و سپس بازگشت او به مناطق شورشی بدون داشتن نقشه مناسب، حاکی از بی‌برنامه بودن و شاید ناامیدی او داشت. نسوی

^۱ بیانی، ۱۳۶۷/۳: ۱۱۲.

سلطان جلال‌الدین را چون کشتی غرق می‌دانست که « به هر چه رسد دست یازد» (۱۳۴۴: ۲۷۵) تا شاید بر عمر حکومت خوارزمشاهی یک روز بیفزاید. شاید حکومت خوارزمشاهی خیلی پیش‌تر با تصرف خوارزم توسط لشکریان مغول سقوط کرده بود.

۱۰. نتیجه

بررسی جغرافیای تاریخی هر حکومت در پیوند با نوع ساختار آن می‌تواند در روشن کردن زوایای پنهان حکومت‌ها نقش اساسی بازی کند. انتخاب پایتخت توسط حکومت‌ها یکی از معیارهای اساسی شناخت نوع تفکر و نحوه اداره حکومت در طول تاریخ بوده است. مکان پایتخت و جایی که تمرکز قدرت سیاسی به جهت اداره جامعه در آن واقع گردیده است از اهمیت بسیاری برخوردار است؛ مسئله‌ای که در این مقاله سعی شد از دریچه آن به تاریخ حکومت خوارزمشاهی نگریسته شود. ایجاد هماهنگی میان ساختار قدرت حکومت خوارزمشاهی به عنوان یک حکومت متمرکز با جغرافیای گسترده آن درگرو داشتن پایتختی قدرتمند در مرکزیت جغرافیای گسترده امپراتوری، تقویت پایتخت با گسترش دادن قدرت مرکزی به دیگر مناطق و حفظ انسجام و اتحاد در ساختار قدرت بود که هرگز تحقق نیافت. خوارزمشاهیان که نامشان با شهر خوارزم گره خورده است، اساساً به عنوان یک حکومت محلی در این شهر پدید آمدند و با گسترش قلمرو خود به ویژه در عصر تکش و سلطان محمد و تصرف قلمرو سلجوقی و غوریان، به لحاظ گستردگی جغرافیایی تا نزدیک شدن به معیارهای یک امپراتوری پیش رفتند. قرار گرفتن خوارزم در آستانه مرزهای شرقی و فاصله دور آن از بخش‌های غربی امپراتوری که مغایر با ساختار متمرکز حکومت خوارزمشاهی بود حکومت خوارزمشاهی را در تغییر حکومت محلی خوارزم به یک امپراتوری گسترده، به ویژه در دوره سلطان محمد با چالش‌های جدی روبرو کرد. اتخاذ سیاست توسعه طلبی و جنگجویی با تمام قدرت‌های منطقه، خالی کردن شهر خوارزم از کنش‌گران و نهادهای موثر دینی و دیوان‌سالاری و قطع ارتباط با مناطق مرکزی و نیز دامن زدن به ایجاد شکاف در ساختار متمرکز قدرت، حکومت را به سراشیب سقوط کشاند. سلطان محمد در زمانی که خوارزم سخت به وجود سلطان نیاز داشت، شهر را خالی گذاشت و روند فتح خوارزم توسط مغولان را تسریع بخشید. نداشتن مرکزیت قدرت و نیز عدم استقرار حاکمیت حکومت خوارزمشاهی در دیگر شهرها و مراکز مهم قلمرو وسیعی که در اختیار خوارزمشاهیان بود، خیلی زود تلاش‌های سلطان جلال‌الدین خوارزمشاه که حکومت بی

تختگاه پدر را به ارث برده بود، به ناکامی تبدیل کرد. گرچه جلال‌الدین تمام عمر خود را وقف احیای قدرت خوارزمشاهی در ایالات غربی کرد ولی نداشتن نقشه دقیق و حساب شده از قلمرو جدیدی که می‌توانست در اختیار او قرار گیرد، نداشتن مرکزیت قابل اتکا در مناطقی که به تصرف در می‌آورد و ادامه دودستگی‌ها در ساختار قدرت خوارزمشاهی و سیاست جنگ‌طلبانه او با تمام قدرت‌های منطقه از جمله خلیفه، اسماعیلیان و سلجوقیان روم او را در احیای قدرت حکومت خوارزمشاهی ناموفق ساخت.

منابع

- ابن اثیر، عزالدین ابوالحسن علی بن ابی‌الکرم الشیبانی. ۱۳۷۱. *تاریخ کامل، تاریخ بزرگ اسلام و ایران*، ترجمه عباسی خلیلی، ابوالقاسم حالت، تهران: علمی.
- ابن بی‌بی، ناصرالدین حسین بن محمد. ۱۳۵۴. *اخبار سلاجقه روم با متن کامل مختصر سلجوقنامه ابن بی‌بی جامع مطالب «الاولامر العلانیه فی اعلانیه»*، تهران: کتابفروشی تهران.
- اشپولر، برتولد. ۱۳۵۱. *تاریخ مغول در ایران*، ترجمه محمود میرآفتاب، تهران: بنگاه ترجمه و نشر.
- اصطخری، ابراهیم بن محمد. ۱۳۷۳. *مسالك و ممالک*، ترجمه محمد بن اسعد بن عبدالله تسترزی، به کوشش ایرج افشار، تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار.
- اقبال، عباس. ۱۳۴۱. *تاریخ مغول، از حمله چنگیز تا تشکیل حکومت تیموری*، تهران، انتشارات امیرکبیر.
- بارتولد، واسیلی ولادیمیردوویچ. ۱۳۷۶. *تاریخ ترک‌های آسیای میانه*، ترجمه غفاری حسینی، تهران: توس.
- _____ ۱۳۵۲. *ترکستان نامه، ترکستان در عهد هجوم مغول*، ترجمه کریم کشاورز، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- باسورث، ادmond کلیفورد. ۱۳۶۲. *تاریخ غزنویان*، تهران: امیرکبیر.
- بنداری اصفهانی، ابو ابراهیم قوام‌الدین فتح بن علی بن محمد. ۱۳۵۶. *زبدہ النصره و نخبه العصرہ (تاریخ سلسله سلجوقی)*، ترجمه محمد حسین جلیلی، تهران: بنیاد فرهنگ.
- بیانی، شیرین. ۱۳۶۷. *دین و حکومت در ایران عهد مغول*، از تشکیل حکومت منطقه ای مغول تا تشکیل حکومت ایلخانی، جلد اول، تهران: مرکز نشر دانشگاهی تهران.
- بیهقی، ابوالفضل محمد بن حسین. ۱۳۹۰. *تاریخ بیهقی*، مقدمه، تصحیح و تعلیقات محمد جعفر یاحقی و مهدی سیدی، تهران: انتشارات سخن.
- تسف، ولادیمیر، یاکووله ویچ، باریس. ۱۳۶۵. *نظام اجتماعی مغول (فتودالیسم خانه بدوشی)*، ترجمه شیرین بیانی، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- جوزجانی، منهاج السراج. ۱۳۴۳. *طبقات ناصری*، تصحیح عبدالحی حبیبی، کابل: مطبعه حکومتی کابل.
- جوینی، عطاملک بن محمد. ۱۳۸۸. *تاریخ جهانگشای جوینی*، تصحیح محمد قزوینی، تهران: نگاه.

- حسینی، علی بن ناصر. ۱۳۸۰. *زبده التواریخ اخبار امراء و پادشاهان سلجوقی*، با مقدمه دکتر محمد نورالدین، ضیاء الدین بونیاتوف و دکتر محمد اقبال، ترجمه رمضان علی روح الهی، تهران: انتشارات ایل شاهسون.
- جیهانی، ابوالقاسم بن احمد. ۱۳۶۸. *اشکال العالم*، به کوشش فیروز منصوری، ترجمه علی بن عبدالسلام کاتب، مشهد: آستان قدس.
- خلعتبری، الهیار، شرفی، محبوبه. ۱۳۸۰. *تاریخ خوارزمشاهیان*، تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی (سمت).
- خودگو، سعادت. ۱۳۸۹. *تابکن لرستان*، خرم آباد: افلاک.
- دفتری، فرهاد. ۱۳۸۲. *تاریخ و اندیشه های اسماعیلی در سده های میانی*، ترجمه فریدون بدره ای، تهران: فرزانه.
- راوندی، ابوبکر نجم الدین محمد. ۱۳۹۰. *راحه الصدور و ایه السرور: در تاریخ آل سلجوق*، تهران: اساطیر.
- رشیدالدین فضل الله همدانی. ۱۳۸۴. *جامع التواریخ*، تصحیح و تحشیه محمد روشن، تهران: میراث مکتوب.
- _____ ۱۳۶۴. *مکاتیب رشیدی*، تصحیح محمد شفیع، لاهور: کلبه پنجاب.
- عوفی، محمد بن محمد. ۱۳۸۴. *تذکره لباب الالباب*، از روی چاپ پرفسور براون، با مقدمه و تعلیقات محمد قزوینی، تحقیقات سعید نفیسی، تهران: هرمس.
- صفی زاده، نامیق. ۱۳۸۸. *تابکن کرد شبانکاره و لر*، تهران: مرکز نشر کتابهای ایران شناسی.
- ظهیری نیشابوری، ظهیرالدین. ۱۳۹۰. *سلجوقنامه*، به انضمام ذیل سلجوقنامه ابو حامد محمد بن ابراهیم، تصحیح میرزا ابراهیم افشار «حمید الملک»، محمد رضانی صاحب کلاله خاور، تهران: اساطیر.
- عتبی، محمد بن عبدالجبار. ۱۳۷۴. *تاریخ یمینی به انضمام خاتمه یمینی*، یا *حوادث ایام (در سال ۶۰۳ هجری قمری)*، ترجمه ابوالشرف ناصح بن ظفر جرفادقانی، مصحح جعفر شعار، اهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- قفس اوغلی، ابراهیم. ۱۳۶۷. *تاریخ حکومت خوارزمشاهیان*، (۶۱۸-۴۸۵ ه. ق ۱۲۲۱-۱۵۹۲ میلادی)، ترجمه داوود اصفهانیان، ویراستار عبدالله فقیهی، تهران: نشر گستره.
- کلوزنر، کارلا. ۱۳۸۱. *دیوانسالاری در عهد سلجوقی*، وزارت در عهد سلجوقی، ترجمه یعقوب آژند، تهران: انتشارات امیرکبیر.
- گردیزی، عبدالحی بن ضحاک. ۱۳۸۴. *زین الاخبار*، به اهتمام رحیم رضا زاده ملک، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- گروسه، رنه. ۱۳۷۷. *امپراطوری صحرانوردان*، ترجمه عبدالحسین میکده، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- مسکویه، احمد بن محمد. ۱۳۶۷. *تجارب الامم و تعاقب الهمم*، ترجمه ابوالقاسم امامی، تهران: سروش (انتشارات صدا و سیما).
- مقدسی، محمد بن احمد. ۱۳۸۵. *احسن التقاسیم فی معرفه الاقالیم فارسی*، ترجمه علینقی منزوی، تهران: کومش.

- مستوفی، حمدالله بن ابی بکر. ۱۳۳۹، *تاریخ گزیده*، به اهتمام عبدالحسین نوائی، تهران: امیرکبیر.
- نسوی، شهاب‌الدین محمد خزندزی زیدری نسوی. ۱۳۴۴. *سیرت جلال‌الدین منکبرنی*، ترجمه از مترجمی نامعلوم در قرن هفتم هجری، تصحیح و تعلیقات و مقدمه از مجتبی مینوی، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- باوفای دلیوند، ابراهیم، «سیاست مذهبی خوارزمشاهیان»، *تاریخ و تمدن اسلامی*، بهار و تابستان ۱۳۸۸، شماره ۹، ۲۹-۵۲.
- باوفای دلیوند، «ابراهیم، مکتب اعتزال خوارزم در روزگار خوارزمشاهیان، ۴۹۰-۶۲۸ ه. ق»، *پژوهش‌های تاریخی، دانشگاه اصفهان*، تابستان ۱۳۹۰، شماره ۱۰، ۱۷-۵۰.
- خسرو بیگی، «هوشنگ، تبارشناسی خوارزمشاهیان»، *جغرافیا و برنامه‌ریزی (علوم انسانی و برنامه‌ریزی دانشگاه تبریز)*، بهار ۱۳۸۶ ف شماره ۲۵، ۶۹-۹۶.
- _____، «هوشنگ، جغرافیای تاریخ خوارزم»، *پژوهش‌های تاریخی (دانشگاه سیستان و بلوچستان)*، پاییز و زمستان ۱۳۸۶، شماره ۱، ۶۹-۹۴.
- ابن تغری بردی، یوسف. ۱۹۹۷. *مورد اللطافه من مولی السلطنه و الخلافه*، تحقیق و درسه و تعلیق نبیل محمد عبدالعزیز احمد، قاهره: دارالکتب المصریه بالقاهره.
- ابن فوطی، عبدالرزاق. ۱۴۱۶ ق. *مجمع الآداب فی معجم الالقاب*، به کوشش محمد کاظم امام، تهران: موسسه وزاره الثقافه و الارشاد اسلامی.
- ابو الفداء، اسماعیل بن علی. ۱۹۹۷. *المختصر فی اخبار بشر*، بیروت: دارالکتب العلمیه.
- خمدی، حافظ احمد. ۱۹۴۹. *الدوله الخوارزمیه و المغول، غزو چنگیز خان للعالم الاسلامی و آثاره السیاسیه و الدینییه و الاقتصادیه و الثقافیه*، بیروت: دارالفکر العربی.
- یاقوت حموی بغدادی، شهاب‌الدین ابی عبدالله. ۱۳۹۷ ق. ۵، *معجم البلدان*، ج ۱، بیروت: دار صادر.

Amitai, Reuven & Morgan, David O. 2000 , *The Mongol Empire and its Legacy*, Islamic History and Civilization, Leiden, Brill.

Amitai, Reuven & Biran Michal ,2005, *Mongols, Turks and Others, Eurasian Nomads and the Sedentary World*, Brill: Leiden. Boston.